

«نماد آئینه در اندیشه مولوی»

امین روشن

مدرس دانشگاه آزاد اسلامی واحد آذرشهر

چکیده مقاله:

نماد و نمادپردازی ابزاری بوده است به درازای عمر بشر که در زندگی و هنر خویش از آن سود جسته است. در این بین شعرا و عارفانی چون مولوی از این قاعده مستثنی نبوده و در هنر خویش برای بیان مفاهیم متعالی عرفانی از آن بهره‌ها برده‌اند. مولوی نیز در بیان نکات و لطایف عرفانی از نمادها و سمبولهای کثیری استفاده کرده که گستردگی دامنه آن شاید در ادبیات کهن ایران زمین بی نظیر باشد. یکی از این نمادها «آئینه» می‌باشد که مولانا از آن برای تجلی اسرار الهی نمونه‌ها دارد. تمثیلات و قصص مولوی در مثنوی و استفاده از آئینه در داستانهای آن اثر بی بدیل برای بیان مسایل عرفانی قابل توجه می‌نماید، آئینه‌ای که در پاره‌ای موارد، خود ذات اقدس اله بیان شده است. و همچنین دیدگاه عرفا و خلط مسئله آئینه و جام جم از طرفی در ادبیات عرفانی ایران زمین مهم و قابل بررسی است.

کلید واژه‌ها:

نماد، آئینه، جام جم، مولوی، عین القضاة، ابن عربی، مثنوی.

پیشگفتار

نماد (Symbol) یکی از ابزار بیان معنا است که پرورش و کشف آن کاری است بسیار خطیر و در اصل، هر نمودی در بردارنده‌ی بودی است.

تاریخ نماد پردازی (Symbolism) را می‌توان به بلندای تاریخ بشر فرض کرد که شکل اولیه آن منشعب از طبیعت‌گرایی است، در این راستا بشر اولیه بعدها دست به دامن طبیعت شده و از حدود بی‌کران هستی نمادهایی برگزیده که تا ابد با وی همراه خواهند بود. از آنجا که آدمی برخی از نمادها را می‌سازد و برخی را کشف می‌کند و برخی را در ذهن خویش پرورش می‌دهد، با این وجود این نکته بدیهی است که نماد، حامل پیام‌های بی‌شماری است و در اصل با بشر زاده شده است، به نظر هگل، هنر نمادگرایی، متوجه کشف و نمود نیروهای مبهم و مرموزی است که در طبیعت وجود دارد. رمز و راز، ایما و ابهام، اشاره و القاء، رنگ و فضا، القاء و کنایه، از جمله خمیرمایه نمادها می‌باشند و به هر اندازه که نماد مفهوم بیشتری را در خود جای دهد و به گونه‌ای اکمل خود را متجلی سازد والاتر و برتر از دیگر نمادها خواهد بود.

شعرا و عارفان شرق از جمله مولوی، ابن عربی و ... نماد پردازی را اساس اندیشه خویش قرار داده و برای بیان مفاهیم عرفانی و متعالی خویشتن از آن سود جستند تا جایی که نماد پردازی در میان عارفانی شطح‌گو چون روزبهان بقلی، حلاج و ... جایگاهی ویژه داشت. ابن عربی برای بیان لطایف عرفانی در اثر بسیار زیبایی خود «ترجمان الاشواق» از نماد استفاده می‌کند، تمثیلات و قصص مثنوی معنوی مولانا به یاری نماد پردازی است که مانند جبل راسخ در قرون متمادی سر برافراشته است و اندیشه خویش را در آن متبلور می‌سازد.

در بین عارفان نامدار ایران زمین گستردگی خیال و تصویر، تنوع استفاده از نماد، از جانب مولوی شگفت آور می‌نماید. مولوی از تصاویر عادی و معمولی و همچنین از اشیاء مختلف برای بیان حقایق معنوی خویش بهره می‌جوید.

«وحدت اندیشه مولوی که شعرش تابع آن است سبب می‌شود که بیگانه‌ترین مواد از حوزه تصاویر هنری در شعر او، رنگی دیگر پیدا کند و جزئی از جهان پهناور و در عین حال واحد تصاویر شعری او شود.»^۱

مولوی از حیوانات و پرندگان و از درختان گرفته تا اشیاء گنگ و خاموشی همچون کوه و سنگ و کلوخ در نماد پردازی‌های خود استفاده می‌کند.

وی که اغلب اشعارش سمبولیست جلوه می‌کند در جستجوی ابزاری است تا افکار و عقایدش را در فرمی حسی فرو پوشاند تا بتواند مخاطب را غرق در معانی عمیق خویش سازد و این نهایت و سرانجام مولوی نیست زیرا کاربرد این ابزار- نماد- پایان بن بستی نیست که مولانا را به عجز بکشاند بلکه این راهی است برای گشایش معانی سنی و بلند پایه.

آینه یا جام جم؟

نخستین تصویری که از آینه در ذهن آدمی وجود دارد خاصیت پارادوکسال سحر آمیزی و سحر ستیزی آینه است بدین معنی که کینه دشمن سحر است و در قدیم برای ستیز با سحر و جادو از اشیاء براق به ویژه از آینه استفاده می‌کردند و سحرآمیزی از آن جهت که بدون تسخیر روح آدمی، تصویر وی را منعکس می‌سازد و اندیشه سحرآمیزی آن که همه هستی اعم از جلی و خفی و هر آنچه در اوست را به بیننده می‌نمایاند، بسیار قدیمی است. شاید از این جهت در پاره‌ای موارد در شرع اسلام نگاه کردن به آینه حرام باشد.

«به این سبب که مسطح است و با این همه، جهان در آن منعکس می‌شود. از این مشاهدات به آسانی این عقیده نشو و نما می‌یابد که آینه چیزی را در خود پنهان می‌دارد که ما نمی‌بینیم، و نه تنها خود انسان را بلکه آنچه را به او تعلق دارد یا آنچه را دوست می‌دارد نیز نشان می‌دهد، و نه تنها حال، بلکه آینده را نیز آشکارا می‌سازد.»^۲

۱- تصویرگری در غزلیات شمس، ص ۲۴.

۲- نخستین انسان و نخستین شهریار، ص ۴۵۸.

کتابی عربی که نگارنده آن معلوم نیست با عنوان «مختصر العجائب و الغرائب» حکایاتی بسیار از آینه‌های سحر آمیز نقل می‌کند. از آینه‌های سحرآمیز می‌توان به آینه طارق فاتح اسپانیا اشاره کرد که می‌توانست هفت اقلیم را به وسیله آن ببیند و یا آینه سحرآمیز اسکندر که دارای ذرات برق بود و آینده را بر وی آشکار می‌ساخت. به روایتی بعد از مرگش در معبدی نگهداری می‌شد و به روایتی آینه‌یی بر فراز شهر اسکندریه بوده و برای آگاهی از شورشیان بنا شده بود و دیده‌بانی بر آن نهاده بودند اما به جهت غفلت دیده بان شهر اسکندریه توسط اهل فرنگ ویران شد و آینه به دریا انداخته شد، اما اسکندر دوباره آن را از دریا بیرون کشید و بر سر مناره اسکندریه نصب کرد. داستان آینه ساختن اسکندر را نظامی گنجوی به صورت مبسوطی در اسکندرنامه نوشته است.

از مسایل مهم مورد بحث درباره آینه اسکندر، خلط شدن آن با جام جم یا به روایتی جام کیخسرو است که می‌توان تشابهات بسیاری میان این دو قایل شد که شاعرانی نظیر خاقانی، مسعود سعد، امیر معزی، امیر خسرو دهلوی و ... به آن اشاره کرده‌اند. جام گیتی نما در شاهنامه فردوسی و به روایتی در تاریخ گزیده حمد الله مستوفی به کیخسرو نسبت داده شده است و نیز سهرودی در فصل چهارم لغت موران آن را به کیخسرو نسبت می‌دهد:

«جام گیتی نمای، کیخسرو را بود. هر چه می‌خواست، در آنجا مطالعت می‌کرد بر مغیبات واقف می‌شد، بر کاینات مطلع می‌گشت. گویند آن را غلافی بود از ادیم بر شکل مخروط ساخته، ده بندگشا بر آنجا نهاده، وقتی که خواستی که از مغیبات چیزی ببیند، آن غلاف را در خرطه انداختی»^۱.

بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که آینه معادل جام جم، جام جهان بین، جام جهان نما، جام گیتی نما است که با بیانی متفاوت اظهار شده است و استاد ارجمند منوچهر مرتضوی در کتاب «مکتب حافظ» اینگونه جام جم را معرفی می‌کنند: «جام جم، دل پاک و روشن و مهذب عارف است که جلوه گاه جمال حقیقت و متجلای معشوق ازلی و آینه تمام نمای کلیه رازهای ناگشودنی و مبهم آفرینش به شمار می‌رود»^۲.

۱- لغت موران، ص ۱۱.

۲- مکتب حافظ، ص ۱۶۲.

نماد آئینه از دیدگاه عرفا

آئینه برای عارفان، سمبلی بود برای بیان حقایق که برخی آن را برای مخلوق عبرتی دانسته‌اند و شامل در آن را شایسته وجود آدمی معرفی می‌کنند، بدین معنا که آئینه وجود و هستی انسان را از بیخ و بن روشنگری می‌کند و در صدر محک هستی قرار دارد و در برخی موارد، آئینه را غلاف هر دو جهان می‌آورند که جمال و جلال لایتناهی واجب الوجود را منعکس می‌کند، پس آهن وجود انسان مستعد قبول فیض الهی برای رسیدن به آینگی معرفی شده است که لحظه لحظه بر دل وی تجلی می‌یابد.

امام محمد غزالی در فصل دهم کیمیای سعادت می‌آورد:

«اما اینقدر نباید دانست که مَثَل دل چون آینه است، و مَثَل لوح محفوظ چون آینه، که صورت همه موجودات در ویست: چنانکه صورتها از یک آینه در دیگر افتد چون در مقابله آن بداری همچنین صورتها از لوح محفوظ در دل پیدا آید، چون صافی شود از محسوسات فارغ شود...»^۱

و در جایی دیگر زدودن خاصیت زنگاری دل را واجب می‌داند و از دیدگاه وی تصرف دل در تن روان است و به جواهر ملایکه مانده‌تر است.

«گمان مبر که این پیامبران مخصوص است، که گوهر همه آدمیان در اصل فطرت شایسته اینست، چنانکه هیچ آهنی نیست که به اصل فطرت شایسته آن نیست که از وی آئینه بر آید به صورت عالم را حکایت کند، مگر آنکه زنگار در جوهر وی غوص کند و وی را تباه کند...»^۲

عین القضاة در فصل چهل و سوم و چهل و چهارم رساله «گزیده حقایق» در نگریستن به آئینه فایده‌ها دانسته و آن را حلال مشکلات عرفانی معرفی می‌کند:

«آئینه، برای صاحبان بصیرت عبرتی بزرگ است، کسی که با نگاهی عمیق در آینه بنگرد و بسیاری از مشکلاتش حل نشود، شایسته نیست که از گروه خردمندان به شمار آید. به عمرم سوگند، عاقلی در آینه ننگریست مگر آن که اشکالهایی عظیم، خرد او را در خود گرفت و در امور روشن به شک و تردید افتاد، با وجود این، مشکلات بسیاری نیز برای او حل شد، ... آن

۱- کیمیای سعادت، ج ۱، ص ۴۵.

۲- کیمیای سعادت، ج ۱، ص ۴۷.

کسی که بخواهد عقل خود را با صورت عجز آن مشاهده کند، بیشتر در آینه بنگرد، که بهترین بینایی بخش عقل به عجز آن است ...»^۱

عین القضاة همدانی نیک تأمل کردن در آینه را موجب روشن شدن حقیقت وجود موجودات می‌داند و اسباب ارج نهادن خردمندان بر آینه را اینگونه بیان می‌کند:

«خردمندان به چند سبب، به آینه ارج می‌نهند، تا جایی که محدود کردن آن غیر ممکن می‌گردد. از جمله آن‌ها این است که وقتی در آینه بنگرند، حقیقت این سخن خداوند را مشاهده می‌کنند که: «همه چیز هلاک می‌شود جز وجه او.» [۸۸/۲۸] و می‌دانند که نسبت ملک و ملکوت در وجود، به وجه خداوند حیّ و قیوم است، چنان که صورت داخل آینه به صورت بیرون از آن نسبت داده می‌شود ...»^۲

از دیگر عارفانی که دل را آینه دانسته‌اند نجم الدین رازی معروف به دایه است، در کتاب خود مرصاد العباد می‌آورد:

«و خلاصه نفس انسان دل است، و دل آینه است، و هر دو جهان غلاف آن آینه و ظهور جملگی صفات جمال و جلال حضرت الوهیت به واسطه این آینه که «سنریهم آیاتنا فی الافاق و فی انفسهم.»

مقصود وجود انس و جان آینه است منظور نظر در دو جهان آینه است

دل آینه جمال شاهنشاهی است وین هر دو جهان غلاف آن آینه است

چون نفس انسان که مستعد آینگی است تربیت یابد و به کمال خود رسد ظهور جملگی صفات حق در خود مشاهده کند ... به دست چندین استاد گذر می‌کند تا آینه می‌شود، وجود انسان در بدایت، معدن آهن این است که «الناس معادن کمعادن الذهب و الفضة» آن آهن را از معدن وجود انسان به حسن تدبیر بیرون می‌باید آورد و به تربیت به مرتبه آینگی رسانیدن به تدریج و تدرّج.»^۳

۱-دفاعیات و گزیده حقایق عین القضاة، ص ۱۱۷ و ۱۱۸.

۲-دفاعیات و گزیده حقایق عین القضاة، ص ۱۱۹.

۳-مرصاد العباد، ص ۴ و ۳.

نماد آینه از دیدگاه مولوی

۱- مولوی، عوالم وجود و هستی لایتناهی را آینه ذات حق تعالی می‌داند و از سویی دیگر حق تعالی را آینه مشاهدات مخلوق و هستی آنها بر می‌شمرد و مومن را آینه مومن می‌داند بدین معنی که می‌آورد:

مومنان آینه همدیگرند این خبر می از پیمبر آورند

(مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۳۳۳)

المومن مرآة المومن: مومن آینه مومن است.^۱

مقصود مولانا از مومن اول وجود اقدس الهی است که یکی از اسماء الحسنی حق تعالی است و مومن دوم همان مخلوق مومنی است که آینه‌یی برای جلب نور الله است و از آینگی خود آگاه است و این آگاهی امتیازی است بس ژرف برای آینه بودن، چنانکه مولوی در فیه ما فیه می‌فرماید:

«المومن مرآة المومن؛ نگفت: الکافر مرآة الکافر . منظور آن نیست که کافر آینه ندارد.»^۲
مقصود مولانا این است که کافران ذات احدیت، از آینه بودن خود غافل هستند به همین دلیل از انعکاس نور الهی عاجزند.

عین القضاة در تمهیدات گوید: «دریغا چه می‌شنوی! «السلام المومن المهيمن» نام خداست - تبارک و تعالی - چون او مومن باشد، و مصطفی مومن باشد، سالک مومن باشد، همه آینه یکدیگر باشند. «المومن مرآة المومن» بیان این همه کرده است.»^۳

۲- مولوی در پاره‌ای موارد از آینه برای بیان نظام علیت در آفرینش سود می‌جوید و می‌فرماید اشیاء به اندازه قابلیت که دارند آینگی می‌کنند و برخی قابلیت انعکاس پرتو الهی را ندارند.

۱- جامع الصغیر، ج ۲، ص ۱۷۰.

۲- فیه ما فیه، ص ۲۴.

۳- تمهیدات، ص ۲۷۱.

از صفا گر دم زنی با آینه تیره گردد زود با ما آینه

(مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۰۴۶)

عشق خواهد کین سخن بیرون بود آینه غماز نبود چون بود؟

آینت دانی چرا غماز نیست؟ زانکه زنگار از رخس ممتاز نیست

(مثنوی، دفتر اول، ۳۴ و ۳۳)

۳- مولوی همانند برخی عرفا، آینه را نماد دل می‌داند و از ترکیباتی چون آینه جان، آینه عشق، آینه وجود، آینه مبارک، آینه عین استفاده می‌کند.

تمام هفت طور دل شاهد پذیرای انوار قدسی است علی‌الخصوص طور هفتم که صاحب مرصاد العباد می‌گوید: «هفتم مهجة القب است که معدن ظهور تجلیات صفات الوهیت است و نشانه کرامت حق به آدمی.»^۱

مولوی گوید:

آن صفای آینه وصف دل است صورت بی منتها را قابل است

(مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۴۹۹)

اما به عقیده وی خمیرمایه این آینه دل، آهن پست است که انسان به طرقی مختلف می‌تواند آن را مستعد آینگی کند:

یکی آهن بدم بی‌قدر و قیمت توام آینه‌ای کردی، زدودی

(غزلیات شمس، غزل ۲۶۸۴)

همچو آهن ز آهنی بی‌رنگ شو در ریاضت آینه‌ی بی‌زنگ شو

(مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۴۷۳)

۱- مرصاد العباد، ص ۱۹۷.

یکی دیگر از صفات دل یا همان آینه که ذکر می‌کند امانتداری آینه است:

چون آب، تو جان نقش‌هایی چون آینه حسن را امینی

(غزلیات شمس، غزل، ۲۷۶۰)

دیگر، یک رو بودن آینه است. می‌فرماید:

من ز نور پیر واله، پیر در معشوق محو او چو آینه یکی رو، من دوسر چون شانه‌ای

(غزلیات شمس، غزل، ۲۷۸۹)

دیگر از ویژگی‌های آینه خاصیت پارادوکسال خامشی و در عین حال گویایی آن است.

می‌فرماید:

همچو آینه‌شوی خامش و گویا تو اگر همه دل گردی و برگفت زبان نستیزی

(غزلیات شمس، غزل، ۲۸۶۲)

۴- مولوی آینه را نماد و سمبول اولیای الهی و مخلصین می‌داند. می‌فرماید:

همچنان در آینه‌ی جسم ولی خویش را ببند مرید ممتلی

از پس آینه عقل کل را کی ببند وقت گفت و ماجرا؟

او گمان دارد که می‌گوید بشر آندگر سرست و او زان بی‌خبر

حرف آموزد ولی سرقدیم او نداند، طوطی است او، نی ندیم

(مثنوی، دفتر پنجم، ۱۴۳۷-۱۴۴۰)

مولانا عقیده دارد آینه‌هایی که هنوز به طور اکمل صافی نشده‌اند مخلص هستند و چون خویشان را از آهن بودن به آینگی می‌رسانند در جرگه مخلص قرار می‌گیرند و برای همیشه از بند گناه رهایی پیدا می‌کنند:

آینه خالص نگشت او مُخْلِص است مرغ را نگرفته است او مُقْتَص است
 چونکه مُخْلِص گشت مُخْلِص، باز رست در مقام امن رفت و برد دست
 هیچ آیینی دگر آهن نشد هیچ نانی گندم خرمن نشد.

(مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۳۱۵-۱۳۱۷)

عطار نیز در تذکره الاولیا دربارهٔ آیینی اولیای الهی داستانی ذکر می‌کند:
 «نقل است که شیخ را گفتند: باران نمی‌بارد. دعا کن تا باران بارد. آن شب برفی بزرگ
 بارید، روزی دیگر گفتند. چه کردی؟ گفت: ترینه وا خوردم. یعنی که: من قطبم، چون من
 خنک شدم همه جهان که بر من می‌گردد خنک شد.»^۱
 ۵- آیینی در اندیشه مولوی نماد انسان کامل و مومن حقیقی است که از هر گونه زنگار پاک
 و صافی است، سیمای اسرار الهی و عالم غیب در وی نمودار گشته است:

بی‌چنین آیینی، از خوبی من بر نتابد نه زمین و نه زمن

ابن عربی نیز انسان کامل را آیینی حق می‌داند و در رسالهٔ «حقیقة الحایق» می‌گوید:
 «انسان آیینی تمام است و ظهور حق در این آیینی مختلف است به حسب اختلاف استعداد
 آیینی.»^۲

زآنکه بی‌خود فانی است و ایمن است تا ابد در ایمنی او ساکن است
 نقش او فانی و او شد آینه غیر نقش روی غیر، آنجای نه
 ور ببینی روی زشت، آن هم تویی ور ببینی عیسی و مریم تویی

(مثنوی، دفتر چهارم، ۲۱۳۹-۲۱۴۲)

۱- تذکره الاولیاء، ص ۷۱۰.

۲- رساله حقیقة الحقایق، ص ۱۲.

۶- آینه نمادی است برای شناختن عجز خویشتن، و در عین حال دیدن نقص آینه کمال است، مولانا در بسیاری از اشعار خود عجز اولیاء الله را ستوده و می‌فرماید:

نقص‌ها آینه وصف کمال و آن حقارت آینه‌ی عزّ و جلال

(مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۰)

همچنین ابن عربی در «فتوحات» با استفاده از تمثیل آینه، عجز بشر را به اثبات می‌رساند و به عقیده وی، خداوند متعال آینه را برای عجز بشر آفرید بدین صورت که اگر فرد خود را در آینه نگاه کند در می‌یابد که بزرگی و کوچکی چهره او بستگی به بزرگی و خردی آینه دارد، حال آنکه او بیش از یک صورت ندارد، پس فرد نه توان انکار دارد نه توان تصدیق.

در رساله غوثیه نیز آینه را وسیله‌ای برای تجلی می‌داند و عجز آینه را اینگونه می‌آورد:

«بدان که انسان آینه ذات و صفات حق است، چون آینه صافی گشت به هر صفت که حضرت عزت بدو تجلی کند، تصرف از صاحب تجلی بود نه از آینه، از آن که آینه پذیرای عکس بیش نیست به قدر صفای خویش»^۱

۷- آینه نماد مرگ و موت، مولانا معتقد است انسانهای صالح و مومن مرگ را وصال به خدا می‌دانند و از آن ترسی ندارند حال آنکه اشخاص زشت سیرت تحمل مرگ را ندارند چون مرگ آینه تمام نمای اعمال آدمی در قیامت خواهد بود:

مرگ هر یک ای پسر هم‌رنگ اوست پیش دشمن دشمن و بر دوست دوست

پیش ترک آینه را خوش رنگی است پیش زنگی آینه هم زنگی است

آنکه می‌ترسی زمرگ اندر فرار آن زخود ترسانی ای جان هوش دار

روی زشتِ توست، نه رخسار مرگ جان تو همچون درخت و مرگ، برگ

(مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۴۳۹-۳۴۴۲)

۸- همچنین مولوی در برخی اشعار خود لوح محفوظ را همان آینه می‌پندارد، لوح محفوظ را دل عارف تلقی می‌کند که مظهر علم الهی است و در حکایت شیر و نخچیران با بیت زیر آن را بازگو می‌کند:

لوح حافظ لوح محفوظی شود عقل او از روح محفوظی شود

ابن عربی نیز در رساله معرفت عالم اکبر و عالم اصغر درباره لوح محفوظ مطلبی دارد که به آینه دلالت می‌کند:

«و گفتیم که نقش آن را لوح محفوظ خوانند ... و گمان مبر که لوح محفوظ جسمی است مربع از چوب یا از چیزی دیگر... پس نقش شدن چیزها در لوح محفوظ از این جنس دان که همچون آینه است که همه چیزها در وی است.»^۱

نماد آینه در داستانهای مثنوی

۱- (حکایت عاشق شدن پادشاه بر کنیزک)
می‌توان گفت آینه در اغلب داستانهای مثنوی نمودی تام دارد.
اولین داستانی که نماد آینگی در مثنوی تجلی پیدا کرده است حکایت آن ولی و طیب الهی است که توانست با صافی دل، علت رنجوری کنیزک را دریابد. چنانکه ذکر شد اولیای الهی نمادی از آینه هستند که توان تجلی حق در منتها درجه خود است.

۲- (نشان دادن پادشاه صوفیان عارف را پیش روی خویش ...) انسان کامل آینه آدمی است - انسان یکیل کُل شیء - در این داستان، عارفان نماد و واسطه فیض الهی هستند و آینه تمام نمای جمال و جلال الهی. مولانا گوید:

هر که او از صلب فطرت خوب زاد آینه در پیش او باید نهاد

(مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۱۵۵)

۱- رساله معرفت عالم اکبر و عالم اصغر، ص ۱۷.

۳- (گفتن مهمان یوسف (ع) کی آینه‌ای آوردمت ...)

وقتی حضرت یوسف (ع) ارمغان و تحفه‌یی از مهمان خواست، مهمان با خجالت آینه‌ای از بغل در آورد که بهتر از آینه ارمغانی برایت پیدا نکردم و این عجز بشر در برابر خالق هستی را می‌رساند.

آینه آوردمت ای روشنی تا چو بینی روی خود، یادم کنی
آینه بیرون کشید او از بغل خوب را آینه باشد مشتغل

(مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۴-۳۲۱۳)

۴- مهمترین داستان تجلی آینه و آینگی، قصه مری کردی رومیان و چینیان در علم نقاشی است که حاصل چند پیام است؛ رندی عارف (رومیان) در صیقل نهادن خود در مقابل پروردگار یکی از پیام‌های داستان است. پیام دیگر کسب علم از طریق تنقش به شرط صافی دل است که رومیان از این راه توانستند بر چینیان سبقت جویند.

رومیان آن صوفیانند ای پدر بی زتکرار و کتاب و بی‌هنر
لیک صیقل کرده‌اند آن سینه‌ها پاک از آز و حرص و بخل و کینه‌ها
آن صفای آینه وصف دلست صورت بی‌منتها را قابلست

(مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۴۹۹-۳۴۹۷)

اغلب داستانهای مثنوی چنانچه با تأمل بیشتری خوانده شود حامل پیام آینه و سعی و اهتمام در آینگی را داراست که برای اختصار مطلب به چند نمونه اشاره می‌شود:

۵- داستان پیر جنگی و آن عارف راستین که خلیفه وقت به امر خدا به دیدار وی شتافت می‌تواند نماد آینه قرار گیرد یا داستان انکار کردن موسی (ع) بر مناجات چوپان که چوپان را نیز می‌توان نماد آینه تلقی کرد یا وحی کردن حق تعالی به موسی (ع) که چرا به عبادت من نیامدی؟ یا قصه‌ی خورندگان پیل بچه در دفتر سوم می‌تواند حامل پیام آینه قرار گیرد و سایر قصص مثنوی از این حیث قابل بررسی است.

منابع و مأخذ

- ۱- ابن عربی، محی الدین، رساله حقیقه الحقائق، نجیب مایل هروی، انتشارات مولی، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۲.
- ۲- ابن عربی، محی الدین، رساله غوثیه، نجیب مایل هروی، انتشارات مولی، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۲.
- ۳- ابن عربی، محی الدین، رساله معرفت عالم اکبر و عالم اصغر، نجیب مایل هروی، انتشارات مولی، چاپ اول، تهران ۱۳۸۲.
- ۴- بلخی، جلال الدین محمد، فيه ما فيه، به توضیح بدیع الزمان فروزانفر، انتشارات امیر کبیر، چاپ پنجم، ۱۳۶۲.
- ۵- بلخی، جلال الدین محمد، کلیات شمس تبریزی، به توضیح بدیع الزمان فروزانفر، انتشارات امیر کبیر، چاپ چهارم، ۱۳۷۸.
- ۶- بلخی، جلال الدین محمد، مثنوی شریف، عبدالباقی گولپینارلی، ترجمه توفیق؛ ه- سبحانی، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۷۴.
- ۷- رازی، نجم الدین، مرصاد العباد، به تصحیح دکتر محمد امین ریاحی، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ هشتم، ۱۳۷۹.
- ۸- سهروردی، شیخ شهاب الدین، لغت موران، به کوشش حسین مفید، انتشارات مولی، چاپ دوم، ۱۳۸۲.
- ۹- عین القضاة همدانی، تمهیدات، به تصحیح و توضیح عقیف عسیران، کتابخانه منوچهری، چاپ پنجم، ۱۳۷۷.
- ۱۰- عین القضاة همدانی، دفاعیات و گزیده حقایق، ترجمه دکتر قاسم انصاری، انتشارات منوچهری، چاپ اول، ۱۳۷۸.
- ۱۱- غزالی، محمد، کیمیای سعادت، تصحیح احمد آرام، انتشارات گنجینه، چاپ هفتم، ۱۳۸۱.
- ۱۲- فاطمی، سید حسین، تصویرگری در غزلیات شمس، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۷۹.
- ۱۳- کریستن سن، آرتور، نخستین انسان و نخستین شهریار، ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی، نشر چشمه، چاپ اول، تهران ۱۳۷۷.

- ۱۴- مرتضوی، منوچهر، مکتب حافظ، انتشارات ستوده، چاپ چهارم، ۱۳۸۳.
- ۱۵- نیشابوری، فرید الدین، تذکره الاولیاء، تصحیح دکتر محمد استعلامی، انتشارات زوار، چاپ چهاردهم، ۱۳۸۳.

